

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله
الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله
تعالی فرجه الشریف و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین.

بحث در اشتراط عدالت بود که بعضی از بزرگان به حسب نسبتی که به ایشان داده شده
است قائل شدند. برای این قول به کتاب و سنت و عقل استدلال شده حاصل بیان به
تحریر مّا، این هست که ولو ما در ادله‌ی امر به معروف و نهی از منکر اطلاقات متعدده
داریم که در آن‌ها چنین شرطی وجود ندارد «مروا بالمعروف و انهوا عن المنکر» خطاب
به همه هست هم به عادل‌ها و هم به غیر عادل‌ها، و بعض از ادله و روایات خاصه هم
وجود دارد که به خصوص از آن استفاده می‌شود که عدالت شرط نیست مثل این روایت
مبارکه‌ای که از ارشاد القلوب دیلمی صاحب وسائل نقل فرموده حدیث دهم باب دهم از
ابواب امر به معروف و نهی از منکر، «عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ: قِيلَ لَهُ لَا
تَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ حَتَّى تَعْمَلَ بِهِ كُلُّهُ وَ لَا تَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ حَتَّى تَنْتَهِيَ عَنْهُ كُلُّهُ فَقَالَ لَا بَلْ
مُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ إِنْ لَمْ تَعْمَلُوا بِهِ كُلُّهُ وَ انْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ إِنْ لَمْ تَنْتَهُوا عَنْهُ كُلُّهُ» آن‌ها
گفتند که ما تا به همه‌ی معروف‌ها عمل نکنیم امر به معروف نمی‌کنیم و تا از همه‌ی
منکرها اجتناب نکنیم نهی از منکر نمی‌کنیم یعنی تا عادل کامل نباشیم امر به معروف و
نهی از منکر نمی‌کنیم وقتی عادل کامل بودیم امر به معروف و نهی از منکر می‌کنیم.
حضرت فرمود نه شما باید امر به معروف بکنید اگر چه عادل نیستید یعنی به همه‌ی
معروف‌ها عمل نمی‌کنید باید نهی از منکر بکنید ولو عادل نیستید و از همه‌ی منکرها
اجتناب نمی‌کنید. بنابراین این روایت خاصه هم به صراحت دلالت می‌کند بر عدم اشتراط
عدالت، هم اطلاقات دلالت می‌کند بر عدم اشتراط دلالت و این که وجوب مشروط نیست
به عدالت، و هم این روایت خاصه، البته این روایت خاصه باید توجه داشته باشید که
این‌جوری که صاحب وسائل نقل فرموده در نسخه‌ی متبوعه‌ی از ارشاد القلوب به این
شکل نیست که از رسول خدا باشد البته مطلبش همین است بلکه از امیرالمؤمنین سلام
الله علیه است در صفحه‌ی 516، آن‌جا این‌طور فرموده « قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
الرَّاهِدُونَ فِي الدُّنْيَا قَوْمٌ يُعْطُونَ فَاتَّعَظُوا وَ خُوفُوا فَحَذَرُوا وَ عَلِمُوا فَعَمِلُوا إِنْ أَصَابَهُمْ يُسْرٌ
شَكَرُوا وَ إِنْ أَصَابَهُمْ غُسْرٌ صَبَرُوا قَالُوا يَا وَصِيَّ رَسُولِ اللَّهِ لَا تَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ حَتَّى تَعْمَلَ بِهِ
كُلُّهُ وَ لَا تَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ حَتَّى تَنْتَهِيَ عَنْهُ كُلُّهُ فَقَالَ لَا بَلْ مُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ إِنْ لَمْ تَعْمَلُوا بِهِ
كُلُّهُ وَ انْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ إِنْ لَمْ تَنْتَهُوا عَنْهُ كُلُّهُ» پس این اشتباهی شده احتمالاً از جناب
صاحب وسائل قدس سره، روایت از امیرالمؤمنین سلام الله علیه است مگر این که
بگویم نسخه‌ی ایشان مثلاً جور دیگری هست. علی‌ایّ حال، مستدل و شارط می‌گوید اگر

که ما آن اطلاقات را داریم و این روایت خاصه را هم داریم اما باید رفع ید از آن اطلاقات کنیم و آن‌ها را تقیید کنیم به واسطه‌ی ادله‌ی ثلاثه کتاب، سنت و عقل که می‌گوید بر غیر عادل واجب نیست و شرط عدالت است و از آن روایت خاصه هم باید رفع ید بکنیم چون آن روایت خاصه مخالف با کتاب است وقتی آیات دلالت بر اشتراط می‌کند این خبر واحد مخالف کتاب است اگر عقل دلالت می‌کند پس این مخالف حکم عقل است و خبر واحدی که مخالف کتاب باشد مخالف حکم عقل باشد قهراً حجت ندارد مضافاً به این که سندش هم مرسل است و دیلمی بلاسند این روایت را نقل کرده است بنابراین اطلاقات تقیید می‌شود این روایت را هم باید رفع ید کنیم از آن، اما آن ادله‌ی مقیّده، که کتاب و سنت و عقل باشند. اَمَّا الْكِتَابُ، مرحوم شیخ بهائی قدس سره می‌فرماید واسْتَدِلَّ یا واستدلّ، یعنی خود آن بعض قائلین استدلال فرموده یا این که واستدلّ برای آن قول، بقوله تعالی «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ» سوره‌ی مبارکه‌ی بقره، آیه‌ی 44، به این آیه‌ی شریف استدلال شده برای اشتراط، تقریب استدلال این است که از این آیه‌ی شریف استفاده می‌شود که این کار، کار نادرستی است مورد ملامت خدای متعال است و انکار خدای متعال است که انسان امر بکند به نیکوئی‌ها و خودش را فراموش کند خودش آن نیکوئی‌ها را انجام ندهد ولی دیگران را به آن امر بکند. این عمل که امر بکند و حال این که خودش اقدام نمی‌کند این یک امر ناپسندی است مبعوض خدای متعال است وقتی ناپسند شد و مبعوض شد چه‌طور می‌شود آن اطلاقات، حتی این صورت را بگیرد؟ این صورت که مبعوض خدای متعال است. بنابراین وقتی می‌گوید مروا بالمعروف، یعنی جایی که خودتان هم عمل می‌کنید و الا اگر خودتان عمل نمی‌کنید من نمی‌گویم چون آن مبعوض من است که انسان حرفی را بزند که و امری را بکند که عمل نمی‌کند.

س: ...

ج: حالا فعلاً این‌ها این‌جوری شرط وجوب گرفتند آن مقام جواب و اشکال است که حالا این شرط وجوب ارزش استفاده می‌شود یا شرط واجب است؟ این برای شرط وجوب به این آیه استدلال کرده است.

در حقیقت به توضیح دیگر این می‌شود که امر به معروف از کسی که خودش مؤتمر نیست و نهی از منکر از کسی که خودش منتهی نیست این مصلحت ندارد بلکه مفسده دارد فلذا مورد ملامت است، مورد بُغض است، مورد انکار است و معلوم است که همه‌ی اوامر مشروط است به این که مأمور به آن مصلحت داشته باشد. اوامر دائر مدار مصلحت است در مأمور به و مناهی هم دائر مدار مفسده‌ی در منهئ عنه است. شرط امر، مصلحت است شرط نهی، مفسده است. و این در این موارد ما می‌بینیم که امر مصلحت ندارد یعنی امر به معروف مصلحت ندارد بلکه مفسده دارد. حتی باید گفت که حرام است. کسی که عادل نیست و عمل نمی‌کند حرام است که آن امر بیاید بکند یا بیاید نهی بکند. این غایت تقریب استدلال به این آیه‌ی مبارکه است.

آیه‌ی دومی که به آن استدلال فرموده‌اند آیه‌ی مبارکه‌ی سوم از سوره‌ی مبارکه‌ی صفّ است «كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» مقتاً این‌جا تمیز است، کُبْر، از چه حیث؟ از حیث مبعوض بودن، مقت به معنای بُغض است «كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» کاری را که انجام نمی‌دهید این را بگویند حالا به هر لباسی بگویند. به لباس امر بگویند و دیگران را به آن امر بکنید یا اخبار بیایید بکنید انجام ندادید بیایید اخبار بکنید. یا بیایید از او تعریف بکنید بگویند این کار، کار خیلی شایسته‌ای است ولو به کسی هم امر

نمی‌کنید. اطلاق دارد آن تقولوا، سواءً این قول شما به امر باشد به تعریف باشد به اخبار باشد به هر شکلی می‌خواهد باشد التقرب التقرب، همان بیانی که در آیه اول برای تقرب عرض کردیم در این جا هم هست.

س: ...

ج: نه شیخ بهائی نیاوردند.

صاحب جواهر قدس سره آیه دیگری را هم اضافه فرموده کسی که به جواهر نگاه می‌کند جوری صاحب جواهر حرف‌های خودش را با حرف شیخ بهائی ممزوج کرده که آدم خیال می‌کند همه‌اش حرف شیخ بهائی است و حال این که نه، بخشی از شیخ بهائی است و بخشی آن چیزی است که خود ایشان اضافه فرموده. مِنْ جمله همین آیه دیگری هست که ایشان اضافه فرموده است. «لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» که این آیه شریف هم آیه دوم همان سوره مبارکه‌ی صف است «لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» این هم دارد ملامت می‌فرماید نکوهش می‌فرماید چرا کاری را که انجام نمی‌دهید می‌گویید. حالا می‌گوید یا به صورت امر به دیگران، یا به صورت اخبار یا به صورت تعریف، یک کسی می‌آید از یک چیزی تعریف می‌کند و حال این که خودش انجام نمی‌دهد. می‌گوید آقا نماز خواندن خیلی عالی است خیلی خوب است تقرب به خدای متعال است ولی خودش نمی‌خواند این مشمول است. بگوید صلّوا، و خودش هم، این هم مشمول است. بگوید صلیّ، که دیگر دروغ بگوید و حال آن که نخوانده مشمول است. همه‌ی این صور را این آیه شریف می‌گیرد پس این سه آیه مبارکه که برای این قول به آن استدلال کردند. این کتاب.

و أمّا السنة، به روایات عدیده استدلال شده برای این اشتراط، روایت اول به حسب آن چه که حالا شیخ بهائی که مقدم است عرض می‌کنیم به روایت مرویه‌ی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم استدلال شده که «مررت ليلة أسرى بي بقوم تقرض شفاهم بمقاريض من نار» این لب‌های آن‌ها را با قیچی‌های آتشین می‌چیدند «فقلت من أنتم؟ فقالوا كنا نأمر بالخير و لا نأثيه و نهى عن الشر و نأثيه» ما این جور آدم‌هایی بودیم پس بر این که امر می‌کردند و به جا نمی‌آوردند نهی می‌کردند و به جای می‌آوردند منهی را، معاقب به این عقاب شدند که يُقرض شفاهم بالمقاريض، بمقاريض من نار، معلوم می‌شود این امر، امر مبعوضی است محرمی است. بنابراین نمی‌تواند اطلاقات شامل این فرد بشود این مبعوض خدای متعال است. دیگر همان بیانات دیگر، یا مفسده دارد مصلحت ندارد و امر و نهی نمی‌تواند یک جا جمع بشود پس بنابراین این‌ها قرینه می‌شود بر تقييد. شبیه این روایت که ایشان ذکر فرموده است در خود وسائل این متن با این عبارتی که گفتیم توی وسائل نیست ولی شبیه آن در وسائل هست. حدیث ده از همان باب دهم باز از ارشاد القلوب دیلمی است حدیث یازدهم ببخشید «قَالَ وَ قَالَ ص رَأَيْتُ لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ قَوْمًا تُقْرِضُ شِفَاهَهُمْ بِمَقَارِيضَ مِنْ تَارٍ ثُمَّ تُرْمَى» این تُرْمَى در آن نقل نبود «فقلت: يا جبرئيل! من هؤلاء؟» آن‌جا از خودشان سؤال کرد، فقلت من انتم؟ این‌جا دارد که نه، پیامبر از جبرائیل سؤال کردند «فقلت: يا جبرئيل! من هؤلاء؟ فقال: خطباء امتك، يأمرون الناس بالبر و ينسون انفسهم، و هم يتلون الكتاب افلا يعقلون؟». این شبیه همین روایت است منتها این ممکن است مکرر هم باشد یعنی منافاتی ندارد که حضرت در این صعودی که داشتند ليلة المعراج یک عده را دیدند از خودشان پرسیدند باز یک عده را دیدند این جوری هستند از جبرائیل پرسیدند این‌ها دیگر چرا؟ گفت این‌ها خطبای

امت هستند. امت خود هستند که این جوری هستند. در جای دیگری هم در مستدرک الوسائل مرحوم حاجی نوری حالا این چایی که من دارم یعنی مستدرک یعنی وسائل الشیعهی جامع مدرسین که مستدرک هم در ذیل وسائل آورده، صفحهی 514 جلد 14، حدیث هفتی که در هامش ذکر شده «السَّيِّحُ أَبُو الْفُتُوحِ فِي تَفْسِيرِهِ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص أَنَّهُ قَالَ: لَيْلَةً أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ رَأَيْتُ جَمَاعَةً تُقْرَضُ شِقَاهُهُمْ بِمَقَارِضِ النَّارِ كُلَّمَا فُرِصَتْ وَقَتْ» هُی به جای آن دومرتبه می‌آمد که دومرتبه می‌بردند دومرتبه همین‌جور، این اضافاتی که بعضی از آن‌ها دارد «فَقُلْتُ يَا جَبْرِئِيلُ مَنْ هَؤُلَاءِ قَالَ هَؤُلَاءِ خُطَبَاءُ أُمَّتِكَ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ وَ يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُيُوتِ وَ يَنْتَسُونَ أَنْفُسَهُمْ» این نقل‌های سه‌گانه‌ای که راجع به این مسئله هست. این یک دسته از روایاتی به آن استدلال شده. حدیث دیگری که صاحب جواهر به آن استدلال فرموده و قبلاً این روایت را مکرر خواندیم حدیثی است که صاحب وسائل از خصال نقل می‌کند و هم‌چنین از روضة الواعظین و هم‌چنین در تحف العقول هست و در مشکاة الانوار هم هست. روایت شریف این است حدیث سه از همین باب ده، «وَفِي الْخِصَالِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ» توی جواهر عمر نوشته، عن محمد بن عمر، این غلط است محمد بن ابی عمیر هست. «رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّمَا يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ مَنْ كَانَتْ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ عَامِلٌ بِمَا يَأْمُرُ بِهِ تَارِكٌ لِمَا يَنْهَى عَنْهُ عَادِلٌ فِيمَا يَأْمُرُ عَادِلٌ فِيمَا يَنْهَى رَفِيقٌ فِيمَا يَأْمُرُ رَفِيقٌ فِيمَا يَنْهَى» می‌بینید که این‌جا هم این‌ها دارد اگر گفتیم این‌ها دلالت بر حصر می‌کند حضرت می‌فرماید تنها کسی که دارای این صفات باید صفات ثلاثه باشد و این خصال ثلاثه را داشته باشد این امر به معروف و نهی از منکر می‌نماید. این جمله درست است که به صورت اخباری بیان شده اما در مقام انشاء است کأنّ، یعنی غیر از این‌ها نباید ...

س: ...

ج: عادل فی ما یأمر. یعنی باز آن چیزی را هم که می‌گوید حق است درست است آن مایأمرش یک امر بدعت نیست من درآوردی نیست حق باشد. پس هم عامل باشد به ما یأمر، و تارک باشد ماینهی را، این یک، دو این که آن چیزی که به آن امر می‌کند جزو بدعت‌ها و این‌ها نباشد عدل باشد در آن مایأمر و ماینهی، عادل باشد و سوم هم این است که با رفیق و مدارا بگوید. این روایت هم که صریح است دیگر، می‌گوید عادل باشد فی ما یأمر، عادل و تارک. روایت دیگری که باز به آن استدلال فرموده صاحب جواهر ...

س: ...

ج: عادل فی ما یأمر، یعنی در آن چیزی که امر می‌کند عادل باشد. تجاوز از حق نکرده باشد که بدعت باشد و امثال ذلک، چون در مقابل عامل هست دیگر. عامل و عادل، آن عامل یعنی عمل می‌کند پیاده می‌کند در خودش، آن بعدی نه، در مایأمر عادل است ولو ممکن است مربوط به خودش نباشد درست؟ مثلاً می‌گوید خانم‌ها باید غسل حیض بکنند برای نماز، این که خودش مرد است دیگر عامل معنا ندارد این‌جا، ولی عادل فی ما یأمر.

س: ...

ج: بله این آن نیست.

دلیل دیگر، روایت دیگر که به آن استدلال فرموده است فرمایش امیرالمؤمنین سلام الله

علیه در نهج البلاغه، « وَ أُمُّوْا بِالْمَعْرُوْفِ وَ أَتَمُّوْا بِهِ، وَ انْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تَنَاهَوْا عَنْهُ » این‌ها حالا این صدر دلالتی ندارد « وَ أُمُّوْا بِالْمَعْرُوْفِ وَ أَتَمُّوْا بِهِ » خودتان هم عمل کنید « وَ انْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تَنَاهَوْا عَنْهُ » بعد این جمله‌ی اخیر محل استدلال است « وَ إِنَّمَا أُمِرْنَا بِاللَّهِ بِعَدِّ النَّهْيِ » بعد از این که خودمان اجتناب و تناهی می‌کنیم از منکرات، در رتبه‌ی بعد از این ما امر شدیم به این که نهی بکنیم. « إِنَّمَا أُمِرْنَا بِاللَّهِ بِعَدِّ النَّهْيِ » و چون فصلی بین نهی از منکر و امر به معروف در شرائط نیست بگوییم نهی از منکر مشروط باشد و امر به معروف مشروط نباشد. این فصلی نیست و یا این که چون تناهی یعنی تناهی از افعال منکر است یا تروک منکر است هر دوی آن را می‌گیرد پس ترک واجب هم داخل تناهی می‌شود ما بعد از این که تناهی بکنیم از منکرات، هم از افعال محرمه و هم از تروک واجبات که این هم باید تناهی از آن داشته باشیم. بعد از این امر شدیم به نهی از منکر. پس بنابراین از روایت هم اشتراط عدالت در ناحیه‌ی نهی از منکر می‌فهمیم قهراً در ناحیه‌ی امر به معروف هم می‌فهمیم. این حدیث شریف هم حدیث هشتم همین باب دهم است که در وسائل نقل فرموده از نهج البلاغه. حدیث بعدی که ما پیدا نکردیم حالا وقت این که حالا به این چیزها مراجعه کنیم نبود آدرس هم ندیدیم داده باشند مثل این که محققین هم پیدا نکردند حالا مصدر این حدیث کجاست؟ حالا آقایان لطف می‌فرمایند حالا ما هم ان شاء الله وقت کنیم یک قدری بیشتر تفحص می‌کنیم این حدیث شریف « وَ فِی الْخَبْرِ لَا يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوْفِ مَنْ قَدْ أَمَرَ أَنْ يُؤْمَرَ بِهِ » کسی که امر شدن دیگران که به او امر کنند آقا نماز بخوان، این نباید خودش به کسی بگوید نماز بخوان، لَا يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوْفِ، نهی دارد می‌فرماید امر نکند به معروف، توی کافی هست؟ این‌جا اصلاً آدرس این را نداده، یعنی در جواهر، « وَ لَا يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوْفِ مَنْ قَدْ أَمَرَ أَنْ يُؤْمَرَ بِهِ وَ لَا يَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ مَنْ قَدْ أَمَرَ أَنْ يُنْهَى عَنْهُ » کسی که امر شده که نهی بشود از آن کار، به دیگران گفتند نهی از منکرش کنید او خودش حق ندارد که، از این روایت هم استفاده کردند که پس بنابراین باید عادل باشد چون غیر عادل اُمر این که به او امر بشود یا نهی بشود یا (...) دقیقه 24) تارک واجب است که عادل نیست یا فاعل منهی است که عادل نیست. و در هر دو صورت. این روایت هم دلالتش، دلالت کأنّ واضحی است.

س: ...

ج: نه آن دلالت نمی‌کند چون بله، اُمر به این است یعنی می‌گوید چون عمل نمی‌کند اما اشتراط از آن دربیاید، ولی این در می‌فرماید لَا يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوْفِ، کسی که امر شدند دیگران به این که به این که او را امر به معروف کنند خودش نباید امر به معروف بکند. دارد نهی می‌کند لَا يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوْفِ. بنابراین این بزرگواری که فرموده یکی از شرایط اضافه کرده شرط پنجمی را، فرموده عدالت شرط است یا آن‌هایی که گفتند حداقل اگر نگوییم عدالت شرط است، باید به آن کاری که می‌خواهد امر بکند یا آن کاری که می‌خواهد از آن نهی کند ارزش، نسبت به آن عاصی نباشد. این بی‌وجه نیست این فرمایشی که فرموده.

س: ...

ج: حالا مماشات می‌کنیم عیب ندارد.

چند حدیث دیگری را هم که حالا صاحب جواهر ذکر نفرموده و هم چنین شیخ بهایی و معمولاً هم در کتب ذکر نشده ولی وجود دارد کسی استقرائی بکند در همین روایاتی که در وسائل و مستدرک الوسائل ذکر شده روایت دیگری هم هست حالا دو تا سه تا از باب

نمونه عرض می‌کنیم. که از امیرالمؤمنین سلام الله علیه است « كَفَى بِالْمَرْءِ غَوَايَةً أَنْ يَأْمُرَ النَّاسَ بِمَا لَا يَأْمُرُ بِهِ وَ يَنْهَاهُمْ عَمَّا لَا يَنْتَهِي عَنْهُ » از غرر و درر آمدی که کلمات قصار حضرت را جمع کردند این جمله از آن‌جا نقل شده که در مستدرک الوسائل که در ذیل همین صفحه‌ی 516 این جلد، ذیل حدیث سیزده، باز حدیث دیگری که وجود دارد حدیث نهم از نهج البلاغه است.

س: ...

ج: غوايَة، « كَفَى بِالْمَرْءِ غَوَايَةً أَنْ يَأْمُرَ النَّاسَ بِمَا لَا يَأْمُرُ بِهِ وَ يَنْهَاهُمْ عَمَّا لَا يَنْتَهِي عَنْهُ »

روایت دیگری که باز هست از نهج البلاغه که این روایت هم واقعاً این کلام امیرالمؤمنین سزاوار است که ما در آن خوب دقت بکنیم حالا همی آن این‌جا نقل نشده روایت معروفی است. « قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَانَ لِي فِيمَا مَضَى أَحٌ فِي اللَّهِ وَ كَانَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صِغَرُ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ » الی آن قال، « وَ كَانَ يَفْعَلُ مَا يَقُولُ وَ لَا يَقُولُ مَا لَا يَفْعَلُ » صفات برجسته‌ی او را که باعث شده بود در چشم حضرت این خیلی عظمت پیدا کند این صفات است که من جمله‌ی آن، « لَا يَقُولُ مَا لَا يَفْعَلُ » پس این از صفات برجسته است که انسان چیزی که انجام نمی‌دهد نگوید. به این شکل.

س: ...

ج: پس این مطلوب است مطلوب این است که چیزی که انجام نمی‌دهی نگو. اگر واجب باشد گفتن، چه‌طور می‌شود این مطلوب باشد نگفته؟ پس معلوم می‌شود که واجب نیست. حالا این تقریب استدلال است حالا برمی‌گردیم به این‌ها، فعلاً مستدل گفته ما به این روایات عدیده کتاباً و سنتاً به این‌ها می‌فهمیم که آن مطلقات تقیید خورده.

س: ...

ج: بله همین را عرض کردم ولا یقول مالا یفعل، بله.

آخرین حدیثی که عرض می‌کنیم در صفحه‌ی 512، هامش، مرحوم طبرسی در مکارم الاخلاق «عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله يا ابنِ مَسْعُودٍ لَا تَكُونَنَّ مِمَّنْ يَهْدِي النَّاسَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُهُمْ بِالْخَيْرِ وَ هُوَ غَافِلٌ عَنْهُ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى أَ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ » الی آن قال علیه السلام « يا ابنِ مَسْعُودٍ فَلَا تَكُنْ مِمَّنْ يُشَدِّدُ عَلَى النَّاسِ وَ يُخَفِّفُ عَلَى نَفْسِهِ » منبر می‌رود مردم را خیلی به بعضی از امور، روایات غلاط و شداد و این‌ها را می‌خواند و خودش عمل نمی‌کند به آن، اهلش نباشد ولی «يُشَدِّدُ عَلَى النَّاسِ وَ يُخَفِّفُ عَلَى نَفْسِهِ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ » این‌جا هم به خدمت شما عرض شود « لَا تَكُونَنَّ مِمَّنْ يَهْدِي النَّاسَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُهُمْ بِالْخَيْرِ وَ هُوَ غَافِلٌ عَنْهُ » این غافل عنه نه این که اصلاً توی ذهن آن نیست و الا اگر توی ذهنش نیست چه‌جور امر و نهی دارد می‌کند؟ یعنی از نظر عملی غافل است مثل آدم‌های غافلی است که انجام نمی‌دهد. پس این هم سنت شد.

و أمّا العقل، عقل که مرحوم شیخ بهائی قدس سره نقل فرموده این است که فرمودند «أنَّ الهداء الغير فرع الاهتداء و الإقامة بعد الاستقامة و لهذا قيل» این را صاحب جواهر هم نقل فرموده این ذیل را دیگر صاحب جواهر نقل فرموده «و لهذا قيل إن الإصلاح زكاة نصاب الصلاح» این مطلب عقلی است که هدایت دیگران فرع اهتداء است ذات نایافته از

هستی بخش، کی تواند که شود هستی بخش. کسی که خودش هدایت ندارد چه طور می تواند هادی دیگران باشد؟ هادی دیگران بودن فرع این است که خودش مهتدی باشد هدایت یافته باشد. و کسی می تواند گزیهای دیگران را و انحرافات دیگران را به استقامت تبدیل کند که خودش استقامت داشته باشد و در راه صحیح باشد بنابراین عقل هم می گوید کسی که خودش عادل نیست اهل عمل نیست این نباید به لباس هدایت گر در بیاید امر و نهی بکند دیگران را، فلذا ایشان می فرماید که این مسئله خلاف عقل عملی است مُدَرِّک، این حکمت عقل عملی است خدای متعال نمی آید بر خلاف مطلبی که عقل عملی بر او دلالت می کند امر بفرماید. پس آن اطلاقات، چون اطلاقات مخالف با این حکمت عقل عملی است بنابراین معلوم است که مراد نیست و قهراً کأنّ این حکمت عقل عملی قرینه‌ی حاقّه می شود که یا اصلاً نمی گذارد اطلاقی منعقد بشود و یا اگر هم منعقد می شود این مقیّد آن خواهد بود.

س: ...

ج: حالا ما که داریم عرض کردم استدلال طرف را نقل می کنیم تا حالا برگردیم ببینیم که چه جور است.

«و لهذا قيل إنّ الاصلاح زكاة نصاب الصلاح» این جمله‌ی حکمت آمیز هم بین حکماء و بین علما مشهور است که می گویند اصلاح نمودن نفوس مردم این زکات نصاب صلاح است یعنی اگر کسی صلاحیتش به این حد نصاب بالا رسید حالا این باید زکات این صلاحیت خودش را بدهد که بیاید دیگران را اصلاح بکند همان جوری که در باب زکات مال، تا مال به نصاب نرسد زکات واجب نیست. این جا هم تا صلاحیت خود انسان به حد نصاب نرسد اصلاح دیگران واجب نیست. فرموده است إنّ الاصلاح زكاة نصاب الصلاح، بنابراین کسی که صلاح ندارد چون عادل نیست بنابراین نصاب صلاح را ندارد نصاب الصلاح که نداشت اصلاح دیگران که به امر و نهی کردن باشد وظیفه‌ی او نخواهد بود. این مجموعه‌ی ادله‌ی کتابیه و سنت و عقلی است که اقامه گردیده شده برای اثبات اشتراط وجوب امر به معروف و نهی از منکر به عدالت یا حداقل به این که خودش فاعل مایأْمُر به و تارک ماینهی عنه باشد. آیا این استدلال تمام است یا تمام نیست ان شاء الله فردا.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين